

**Review of the book *Al-Nahd al-Tashafi al-Muqaren;*
Separate Separation Purpose
By Ezuddin al-Muna'serah**

Tooraj Zinivand *, Rozhin Naderi **

Abstract

"Ezuddin al-Muna'serah" (1946-present), a poet and critic of the Palestinian Authority, is one of the distinguished scholars of comparative literature in the Arab world, including political-cultural critics in the field of literary criticism, who wrote the book "Adaptive Cultural Critique, From the Structure of Discourse Discourse" Adaptive literature has added to the Arab world. The author in this book deals more with the theoretical and theoretical discussions with an anti-imperialist approach, and proposes the subject of "slaughter" by believing in a "comparative cultural critique" rather than the term "comparative literature."

The author, while defining cultural critique and its overlap with other areas of the human sciences, has pointed to the inadequacy and negative effects of Western critique on the world of art and literature and emphasizes identity preservation.

Therefore, the present study, with a descriptive-analytical approach, has examined these important issues and the explanation of Munaserah's ideas in the book "Comparative Cultural Criticism, From the Structure of Discourse Discourse" Among the benefits of Ali's research are the re-reading of Edward Said's views in a post-structuralist perspective, a different and ideological view of literary activities and works, and the challenge of national and transnational thought, and finally a comparative critique of comparative cultural worldview.; Clichy, narrowing, His claim is that there is no logical and principled procedure for entering the subject, as well as the absence of paragraphs and classification of the contents, including criticisms of Muna'serah's book and discussed in detail in the present study.

Keywords: Adaptive Cultural Criticism, Deconstructive Discourse, Comparative literature, Ezuddin al-Muna'Shera..

* Assistant professor of Arabic language and literature of Razi University, Kermanshah, Iran, T_zinivand56@yahoo.com.

** Phd of Arabic language and literature of Razi University, Kermanshah, Iran.

Date received: 2020-01-10, Date of acceptance: 2021-12-09

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

تقدنامه زبان و ادبیات عربی، شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی
دوفصلنامه علمی (مقاله پژوهشی)، سال اول، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۹، ۱۰۱-۱۲۲

نقد و بررسی کتاب *النقد الثقافي المقارن؛ منظور جدلی تفکیکی* اثر عزالدین المناصره

تورج زینی‌وند*

روژین نادری**

چکیده

عزالدین المناصره از منتقدان فرهنگی - سیاسی در حوزه نقد ادبی است که با نگارش کتاب *النقد الثقافي المقارن؛ منظور جدلی تفکیکی* بر غنای ادبیات تطبیقی در جهان عرب افزوده است. مؤلف در این کتاب، ضمن تعریف نقد فرهنگی و هم‌پوشانی آن با سایر حوزه‌های علوم انسانی، به نارسایی و تأثیرات منفی نقد غربی بر هنر و ادبیات جهان اشاره و بر حفظ هویت آن تأکید کرده است.

پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی - تحلیلی، ضمن معرفی اثر، به ارزیابی نقد فرهنگی از دیدگاه المناصره و دیدگاه‌های ایدئولوژیکی وی به مباحث ادبی و هنری در کتاب مذکور پرداخته است. گفتنی است به چالش کشیدن افکار ملی و فراملی و معرفی نقد فرهنگی تطبیقی به عرصه نقد تطبیقی جهان عرب، از جمله مزایای کتاب مورد پژوهش المناصره است. البته کلی‌گویی، نادیده گرفتن واقعیت‌ها، عدم ذکر مستندات و ادله جهت اثبات مدعای خویش، نبود روند منطقی و اصولی جهت ورود به موضوع و عدم دسته‌بندی مطالب، از جمله نقدهای محتوایی و ساختاری است که بر کتاب المناصره وارد شده و در پژوهش حاضر به تفصیل درباره آن‌ها سخن رفته است.

کلیدواژه‌ها: نقد فرهنگی تطبیقی، ادبیات تطبیقی، عزالدین المناصره.

* دانشیار گروه زبان و ادبیات عرب، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران، T_zinivand56@yahoo.com

** دکتری زبان و ادبیات عرب، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۹/۱۹

۱. مقدمه

نقد فرهنگی^۱ شیوه‌ای جدید از نقد ادبی^۲ است که در مقابل نقد بلاغی^۳ و زیبایی‌شناسی سنتی^۴ مطرح است. این روش نقد ادبی، از مهم‌ترین دستاوردهای نقدی است که در قرن گذشته در غرب رایج شده است. این نوع از نقد، نقد بلاغی را در پرداختن به مسائل پنهانی و نهفته در متن عاجز می‌انگارد و بر این باور است که نقد بلاغی فقط به ظواهر زبانی و جنبه‌های زیبایی‌شناسی متن توجه دارد. پیشگامان نقد فرهنگی بر این باورند که دیگر زمان نقد ادبی - سنتی به پایان رسیده است. آنان مرگ نقد ادبی و تولد نقد فرهنگی جدید را نوید می‌دهند. این نوع نقد از فرهنگ نهفته در آثار ادبی بحث می‌کند و از مرزهای نقد ادبی به‌خصوص مباحث زیبایی‌شناختی آن عبور می‌کند و به شیوه‌ها و کارکردهای نهفته در زیرساخت‌های متن ادبی می‌پردازد. نقد فرهنگی با دیگر معارف انسانی، از جمله نظریه ادبی، علم زیبایی‌شناسی و تحلیل فلسفی^۵ و روان‌شناسی^۶، انسان‌شناسی^۷، جامعه‌شناسی^۸ و نشانه‌شناسی^۹ در تعامل است و به نقد بینش‌ها، آرمان‌ها، ارزش‌ها، نمادها و تجلیات بیرونی فرهنگ می‌پردازد که انواع گسترده‌ای از دیگر زمینه‌ها شامل: اندیشه، عقاید، حقوق، قانون، زبان و ادبیات، هنر، ارتباطات، اقتصاد، سیاست، تعلیم و تربیت، و تکنولوژی را شامل می‌شود. نقد فرهنگی همیشه در چشم‌انداز به موضوعاتی ریشه دارد که منتقد معتقد است می‌تواند به بهترین شکل همه چیز را توضیح دهد (آسابرگر، ۱۳۷۹، ص. ۵). پژوهشگران و ناقدان بسیاری در جهان از جمله در کشورهای عرب‌زبان به این مقوله ایدئولوژیکی پرداخته‌اند که از آن میان می‌توان به عزالدین مناصره (۱۹۴۶-اکنون) شاعر و ناقد فلسطینی تبار، از پژوهشگران برجسته ادبیات تطبیقی و از جمله منتقدان فرهنگی - سیاسی در حوزه ادبی اشاره کرد. وی با نگاهی نقادانه به بررسی امپریالیسم غرب در جریان جهانی شدن ادبیات، به‌طور عام، و پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، به‌طور خاص، پرداخته است. وی در کتاب *النقد الثقافي المقارن؛ منظور جدلی تفکیکی*^{۱۰} به بحث‌های نظری و تئوریک با رویکردی ضد امپریالیستی می‌پردازد. او با اعتقاد به «نقد فرهنگی تطبیقی» به جای اصطلاح «ادبیات تطبیقی»، موضوع «مناقشه» را مطرح می‌کند و معتقد است: امروزه، بیشتر در حوزه بحث از ادبیات تطبیقی، از زاویه جهانی شدن ادب و فرهنگ و از دریچه امپریالیست به موضوع

نگریسته می‌شود و از بحث مثاقفه و تبادل فرهنگ، به مباحث مقدماتی ادبیات تطبیقی گریز می‌زنند.

در این راستا، نگارندگان درصدد برآمدند کتاب مذکور را با رویکردی توصیفی - تحلیلی بررسی و از گذر نقد، به علاقه‌مندان حوزه نقد فرهنگی معرفی کنند و به پرسش‌های زیر پاسخ گویند:

۱. آیا مناصره در کتاب *النقد الثقافي المقارن؛ منظور جدلی تفکیکی اصول و مبانی نقد فرهنگی تطبیقی را به‌روشنی برای مخاطبان توضیح داده است؟*
۲. نقاط قوت و کاستی‌های کتاب چیست؟

۱-۱. معرفی عزالدین المناصره و دیدگاه‌های نقدی وی

عزالدین المناصره در سال ۱۹۴۶ در ناحیه بنی‌نعیم، از توابع الخلیل فلسطین، به دنیا آمد. پس از فراگیری علوم اولیه در الخلیل برای ادامه تحصیل به قاهره رفت، اما اشغالگران اسرائیلی از آن زمان به او تاکنون اجازه بازگشتن به خاک و وطنش را نداده‌اند (القصیری، ۲۰۰۶، ص. ۲۱۳). مناصره تحصیلات اولیه دانشگاهی خود را در قاهره به پایان رساند و سپس تحصیلات خود را در مرحله فوق‌لیسانس و دکتری در دانشگاه صوفیا (بلغارستان) تکمیل کرد. وی از سال ۱۹۹۵ تاکنون استاد ادبیات تطبیقی و نقد معاصر در دانشگاه فیلادلفیای اردن است (محمیدی، ۱۹۸۷، ص. ۱۴). مناصره با استفاده از وضعیت ارتباط فرهنگی جهان عرب و غرب و با تکیه بر سخنان ادوارد سعید درباره استشراق و به نقل از «طیب صالح»، قصه‌نویس معروف سودانی، می‌نویسد: «ما باید در راه روی فرهنگ‌های دیگر همچون چینی، ژاپنی و روسی بگشاییم و از اسارت اروپا آزاد شویم» (المناصره، ۱۹۸۸، ص. ۷۹). با توجه به رابطه‌ای که مناصره میان ایدئولوژی و ادبیات و هنر قائل است و به تأثیرگذاری انکارناپذیر و چشمگیر زیرساخت‌های جامعه بر پیدایش آثار ادبی و هنری اعتقاد دارد، وی را باید جزو پژوهشگران مکتب اروپای شرقی «سلافیه» دانست؛ مکتبی که در برابر مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی در دهه شصت قرن بیستم و در میان نظریه‌پردازان کشورهای بلوک شرق (کشورهای سوسیالیستی) مطرح شد. پژوهشگران این مکتب بر این باورند که ادبیات، بازتاب مسائل اجتماعی است. به سخن دیگر، واقعیت‌های اجتماعی، ادبیات و انواع جریان‌های ادبی را می‌سازد. از این رو، جوامعی که

اوضاع اجتماعی - سیاسی مشابهی داشته باشند، در انواع ادبی و هنری این جوامع نیز می‌توان شباهت‌های فراوانی یافت. در نگاه پژوهشگران این مکتب، جامعه از یک زیرساخت و یک روساخت تشکیل شده است؛ واقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی زیرساخت جامعه و ادبیات و هنر روساخت آن هستند. در این رویکرد، ادبیات و جامعه پیوند ناگسستنی دارند و به همین دلیل اگر شرایط اجتماعی در چند کشور همانند باشد، این شباهت اجتماعی سبب پیدایش انواع مشترک می‌شود که مقایسه برآیند این شباهت‌ها، در وادی ادبیات تطبیقی می‌گنجد (جمال‌الدین، ۲۰۰۳، ص. ۲۲). البته، وجه افتراق روش نقدی مناصره با مکتب سلافیه در این است که در این مکتب، قومیت و توجه به فرد بررسی نمی‌شود و پژوهشگران این مکتب، بی‌توجه به نژاد، زبان و قومیت، به عوامل اجتماعی نظر دارند. این در حالی است که مناصره - همان‌طور که در ادامه به آن اشاره می‌شود - ناسیونالیستی با رویکرد قومیت‌گراست.

اثر مشهور مناصره که مبنای این پژوهش نیز است، *النقد الثقافي المقارن؛ منظور جدلی تفکیکی*، کتابی تخصصی و پژوهشی در حوزه نقد فرهنگی تطبیقی است. عزالدین المناصره در پی گسترش مطالعات خود در زمینه ادبیات تطبیقی، از نقد فرهنگی بهره جسته است. وی کتاب مذکور را در سال ۲۰۰۵ تألیف کرد تا دامنه بحث خود را از ادبیات تطبیقی به سمت نقد فرهنگی تطبیقی بکشانند. مناصره، برای این کار، موضوعاتی همچون متن و زیرساخت، تعدد زیرساخت‌های متعارض و همچنین مطالعات پسااستعماری و امپریالیسم فرهنگی را بررسی کرده است. مناصره، همچنان‌که از عنوان کتابش برمی‌آید، نقد فرهنگی تطبیقی^{۱۱} با رویکرد ساختارشکنانه^{۱۲} را که در راستای مخالف متافیزیک غرب^{۱۳} و از هم فروپاشیدن سلسله پایگانی فرادستی و فرودستی اندیشه غرب است، به‌منزله روش برگزیده، و با همان روش نقدی، زیرساخت‌های آثار و فعالیت‌های ادبی و هنری را بررسی کرده است.

بررسی ادبیات به‌عنوان یک جریان روینایی، در سایه مطالعات جامعه‌شناسی^{۱۴}، نظریه‌های ادبی^{۱۵}، نظریه‌های فرهنگ‌شناسی^{۱۶}، مطالعات فیلم و تلویزیون و رسانه‌های عمومی، تاریخ هنر، انسان‌شناسی فرهنگی^{۱۷}، موسیقی و ادبیات عامیانه^{۱۸}، ویژگی بارز اندیشه و شیوه تحلیلی این روشنفکر و ناقد عرب‌زبان است ... امپریالیسم

فرهنگی^{۱۹}، ضلع بنیادی پژوهش مناصره و از جمله مباحث کلیدی است که کتاب مورد پژوهش بر محور آن نوشته شده است (نادری، ۱۳۹۷، ص. ۲۳).

۲-۱. پیشینه پژوهش

در حوزه نقد فرهنگی در جهان عرب نخست باید به دو کتاب ادوارد سعید با نام‌های فرهنگ و امپریالیسم^{۲۰} (۱۹۹۴) و شرق‌شناسی^{۲۱} (۱۹۷۷) اشاره کرد. گفتمان نقدی ادوارد سعید بر این نکته تأکید دارد که

متن همیشه دربردارنده ایدئولوژی‌هایی است که با ظاهر متن و ویژگی‌های زیبایی‌شناسی آن در تضاد است. متون، جامد و بی‌روح نیستند که تنها ابزار انتقال معنا باشند، بلکه باید به متون به‌عنوان یک موجود منفعل نگاه کنیم و آن را یک محصول فرهنگی بدانیم (سعید، ۲۰۰۴، ج. ۱، ص. ۲۴-۲۵).

ادوارد سعید ضمن برشمردن نمونه‌های فراوان، به‌طور تفصیلی، سهم فرهنگ و متون ادبی و آثار هنری کلاسیک اروپایی را در تقویت و تجهیز ماشین استعمار بازنمایی می‌کند و معتقد است که روایت‌گری یک‌سویه، ایدئولوژیکی و نژادپرستانه نهفته در این آثار، از فرهنگ و مردم سرزمین‌های دیگر، امکان بقای سلطه امپراتوری غرب را فراهم کرده است. عبدالله الغدामी در کتاب نقد فرهنگی؛ خوانشی در زیرساخت‌های فرهنگ عربی^{۲۲} (۲۰۰۵) به بررسی معایب زیرساختی شخصیت شعری عرب پرداخته است. حفاوای بعلی، ناقد و نمایشنامه‌نویس الجزایری، نیز در کتاب درآمدی بر نظریه نقد فرهنگی تطبیقی^{۲۳} (۲۰۰۷) به بررسی ارتباط بین نقد فرهنگی و نظریه‌های ادبی و معرفتی (نظریه پسااستعماری، فیمینسم، و انسان‌شناسی رمزی) می‌پردازد. زینی‌وند در دو مقاله «آن سوی ماهیت ادبیات تطبیقی از دیدگاه ناقدان عرب» (۱۳۹۲) و «معرفی و تحلیل دیدگاه‌های نقدی ادوارد سعید بر چالش‌های بنیادین ادبیات تطبیقی» (۱۳۹۴) به بررسی دیدگاه ناقدانی پرداخته است که معتقدند ادبیات تطبیقی با مباحث مربوط به امپریالیسم فرهنگی اروپا و اهداف سیاسی غرب در پیوند است.

درباره معرفی و بررسی دیدگاه‌های نقدی مناصره، آثاری چند نوشته شده است. فریال غزول، ناقد و استاد گروه زبان و ادبیات انگلیسی و ادبیات تطبیقی دانشگاه امریکایی قاهره، در کتاب فلسطینیان و ادبیات تطبیقی؛ روحی الخالدی، ادوارد سعید، عزالدین

المناصره و حسام الخطیب^{۲۴} به ادوارد سعید و عزالدین مناصره و آرای متفاوت این دو در حوزه پژوهش‌های ادبی و هنری، به‌ویژه ادبیات تطبیقی و نقد فرهنگی تطبیقی اشاره می‌کند و به نقل از مناصره، روحی الخالدی را خواه از حیث زمانی و خواه از حیث دقت علمی و روشمند بودن، پیشوای پژوهشگران عرب در حوزه ادبیات تطبیقی قلمداد می‌کند. رساله دکتری روژین نادری با عنوان اصول و مبانی نقد فرهنگی از دیدگاه عزالدین المناصره (۱۳۹۷) پژوهش مستقلی است که به زبان فارسی در زمینه بررسی و نقد دیدگاه‌های عزالدین مناصره در حوزه نقد فرهنگی صورت گرفته و مقاله حاضر نیز مستخرج از یافته‌های این رساله است. در این رساله، دستاوردهای مناصره در حوزه نقد فرهنگی، روش برگزیده وی در تحلیل آن؛ یعنی نقد ساختارشکانه، هم‌پوشانی این حوزه ادبی با ادبیات تطبیقی، مکاتب نقد ادبی و نظریه‌های جامعه‌شناسی معاصر همچون فمینیسم، مارکسیسم و ... بررسی شده است.

۲. معرفی و توصیف اثر

۲-۱. مشخصات شناسنامه‌ای و ساختاری اثر

کتاب *النقد الثقافي المقارن؛ منظور جدلی تفکیکی* در سال ۲۰۰۵ با ۷۴۶ صفحه و در ۱۱ فصل، به یاری انتشارات «دار مجدلاوی» عمان چاپ و روانه بازار شد. فصل‌های کتاب عبارت‌اند از:

فصل اول: «اثرپذیری متقابل فرادست و فرودست: تبادل فرهنگی: گرایش به جهانی شدن و لذت وابستگی»^{۲۵}؛ مؤلف در این فصل، درباره جهانی شدن و تعامل فرهنگی کشورهای سرمایه‌داری به‌عنوان کشورهای فرادست و کشورهای جهان سومی به‌عنوان فرودست و در حاشیه سخن می‌گوید.

فصل دوم: «اثرپذیری متقابل زبان‌ها»^{۲۶}؛ این فصل درباره امپریالیسم زبانی و اهداف استعماری غرب در پس توسعه و ترویج زبان انگلیسی و فرانسوی است.

فصل سوم: «تعریف ادبیات تطبیقی: جهانی بدون مرز، اما ...»^{۲۷}؛ این فصل به مکاتب فرانسوی و امریکایی ادبیات تطبیقی و چالش‌های آن و ایدئولوژی اروپا - امریکایی در پس مکاتب نقد ادبی و ادبیات آنگلو فونی و فرانکوفونی می‌پردازد.

فصل چهارم: «ادبیات تطبیقی ... در نیمه دوم قرن بیستم»^{۲۸}؛ در این فصل از پژوهشگران عرصه ادبیات تطبیقی همچون وان تیگم، گی یار، رنه اتیامبل، رنه ولک و سایر تطبیقگران سخن رفته است.

فصل پنجم: «ادبیات تطبیقی در آلمان»^{۲۹}؛ در این فصل، نویسنده به تاریخچه ادبیات تطبیقی در آلمان و معرفی پژوهشگران و آثار موجود در این حوزه نقدی اشاره کرده است.

فصل ششم: «ورای نظریه ادبی: متن ... و زیرساخت: زیرساخت‌های دوگانه مختلف»^{۳۰}؛ مناصره در این فصل، به تعریف نقد فرهنگی، امپریالیسم فرهنگی و اخباری که درباره همکاری مجله شعر و الحوار لبنان با سازمان «سیا» موجود است، جنگ سرد فرهنگی (۱۹۴۷-۱۹۶۷)، فمینیسم و پسا فمینیسم، پرداخته است.

فصل هفتم: «تاریخچه ادبیات تطبیقی در کشورهای عربی»^{۳۱}؛ مؤلف در این فصل از پیشگامان ادبیات تطبیقی و تأثیر آثارشان در جهان عرب سخن گفته است؛ همچون، روحی الخالدی: تاریخ علم الأدب عند الافرنج و العرب، سلیمان بستانی: مقدمه ترجمه الألیاذة، قسطاکی الحمصی: الموزانة بین رسالة الغفران و الکومیدیا الالهیة و محمد غنیمی هلال: الأدب المقارن.

فصل هشتم: «الأدب المقارن فی الجامعات العربیة (۱۹۴۶-۲۰۰۵) دراسة میدانیة».

فصل نهم: «پژوهش‌های تطبیقی در حوزه نقد تطبیقی»^{۳۲}؛ برخی از پژوهش‌های تطبیقی همچون «آثر ولیام فوکنر فی روایة (نجمة) لکاتب یاسین»، «آثر ولیام فوکنر فی روایة (ما تبقی لکم) لغسان کنفانی»، «بیجمالیون، بین برناردشو و توفیق الحکیم» و «نیکولا فابتساروف فی البلدان العربیة» مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

فصل دهم: «متن ... و دیگری: موشحات اندلس و شعر تروبادور»^{۳۳}؛ نویسنده در این فصل به بررسی تاریخچه این دو گونه شعری و نمونه‌های آن پرداخته است.

فصل یازدهم: «شبکه ادبیات تطبیقی»^{۳۴}؛ مؤلف در این فصل، درباره نشست‌ها و گردهمایی‌هایی که در جهان عرب در حوزه ادبیات تطبیقی برگزار شده و مجلاتی که در این حوزه فعالیت داشته‌اند و همچنین نویسندگانی که در این باره دست به قلم برده‌اند یا آثار غربی را به عربی برگردانده‌اند، سخن گفته است.

۲-۲. نظم منطقی و انسجام مطالب

مؤلف در کتاب *النقد الثقافي المقارن؛ منظور جدلی تفکیکی*، ترتیب مباحث نظری و عملی را که جزو روند اصولی هر کار پژوهشی است رعایت نکرده است، زیرا وی پس از گذر از ۵ فصل و بررسی نقد فرهنگی امپریالیسم زبانی و ادبیات، در فصل ششم به شرح نظری روش نقدی برگزیده، یعنی نقد فرهنگی با رویکرد ساختارشکنانه، پرداخته است. در حالی که شایسته بود در فصل آغازین کتاب، جهت زمینه‌سازی، با شرح و بیان دقیق روش نقدی خویش، مقدمات موضوع را به خوبی پی‌ریزی می‌کرد و در روندی منطقی، به صورت اصولی وارد اصل مطلب می‌شد.

۳-۲. فقدان پاراگراف و دسته‌بندی مطالب

نکته‌گفتنی دیگر آنکه نویسنده و به دنبال آن خواننده، از طریق پاراگراف‌بندی است که ریتمیک (آهنگین) بودن و پیوستگی مطالب هر نوشته را درک می‌کند. در چیدمان هر پاراگراف، نویسنده انواعی از موضوعات مربوط به هم را با یکدیگر جور و هماهنگ می‌کند و یا آن‌ها را از هم مجزا می‌سازد. در نتیجه این کار، خواننده نیز می‌تواند آرام آرام با جنبه‌های مختلف هر موضوع آشنا شود. در نتیجه، پاراگراف‌بندی اگر به معنای انسجام و متمایزسازی انبوهی از مطالب تلقی شود، هر مفهوم زیبایی‌شناختی دارای سبک ادبی و کارکردی است (فردوسی‌پور، ۱۳۹۱، ص. ۴۹). این در حالی است که مناصره در کتاب مورد پژوهش، در برخی از بخش‌های سخنان خود، از پاراگراف‌بندی که به منظور یکپارچه‌سازی و سازمان‌دهی مطالب متن استفاده می‌شود، خودداری کرده و این امر سبب شده است که نوشته، شرایط متن بودن را نداشته باشد، به آسانی درک نشود و آن‌گونه که باید اثرگذار نباشد. مناصره در تعریف جنبش مارکسیسم به مثابه جریانی فکری با موضوعات و مباحث نظری خاصی، به توضیح مفاهیم و اصطلاحات مربوطه می‌پردازد، اما به دلیل عدم پاراگراف‌بندی، خواننده به سختی می‌تواند تشخیص دهد کجا آغاز، پایان و کجا تقسیمات فرعی نوشته است. همچنین، می‌توان به مباحث بورژوازی، از خودبیگانگی، طلسم‌انگاری، فرهنگ مصرف و ... اشاره کرد که از مفاهیم کلیدی در نظریه مارکسیسم به‌شمار می‌روند، اما نویسنده این مفاهیم را به گونه‌ای یک‌دست و بدون برش، در قالب جملات پیاپی، به صورت بسیار مجمل و مبهم مورد بحث قرار می‌دهد.

۳. تحلیل و ارزیابی محتوایی اثر

مناصره در این کتاب، نگاهی متفاوت و ایدئولوژیک به فعالیت‌ها و آثار ادبی دارد و با معرفی نقد فرهنگی تطبیقی، دریچه‌ نوینی را به عرصه نقد ادبی - تطبیقی جهان عرب می‌گشاید. وی بیشتر به بحث‌های نظری و تئوریک با رویکردی ضد امپریالیستی می‌پردازد. او با اعتقاد به «نقد فرهنگی تطبیقی» به جای اصطلاح «ادبیات تطبیقی»، موضوع «مناقفه» (تبادل فرهنگی) را مطرح می‌کند و معتقد است: «امروزه، بیشتر به بحث ادبیات تطبیقی از زاویه جهانی شدن ادب و فرهنگ، به مفهوم امپریالیستی آن می‌پردازند و از بحث مناقفه و تبادل فرهنگ، به‌عنوان مباحث مقدماتی ادبیات تطبیقی می‌گیرند» (المناصره، ۲۰۰۵، ص. ۵۷). گفتنی است مناصره ضمن آنکه میان نقد ادبی و نقد فرهنگی مرزهایی قائل است، اما این دو را مکمل یکدیگر می‌داند و از جمله ابزارهایی می‌خواند که برای دستیابی به نقد فرهنگی تطبیقی ضروری هستند: «نقد ادبی، ابزار حیاتی تحلیل متن است؛ خواه متن ادبی باشد و خواه فرهنگی. برای بررسی یک متن ابتدا باید از نقد ادبی شروع و سپس از نقد فرهنگی بهره برد تا این‌گونه به نقد فرهنگی تطبیقی راه یافت» (المناصره، ۲۰۱۹، ص. ۴).

«مناقفه» از نظر او تغییر فرهنگی است که در نتیجه وقوع نوعی از ارتباط فرهنگ‌ها حاصل می‌شود. تبادل فرهنگی ممکن است با قوت پذیرفته شود و معنی اتصال و ارتباط و انفتاح و تبادل مثبت فرهنگی را در برداشته باشد، اما با اظهار تأسف، مشکل امروز را در احساس لذتی می‌داند که در تقلید وجود دارد:

مشکل، تنها تبعیت [از فرهنگ و پژوهش‌های کورکورانه نخبگان عرب‌زبان از غرب] به‌عنوان یک واقعیت عینی نیست، بلکه آنچه دردآور است، احساس لذت و خشنودی آن‌ها [فرهیختگان] از تقلید، دفاع از این الگوبرداری و تبرئه نمودن آن [از آماج انتقادات از سوی مخالفان] است (همان، ص. ۴۴).

مبنای کار مناصره «تقابل‌های دوگانه» ای است که پساساختارگرایانی همچون میشل فوکو، رولان بارت و ژاک دریدا در نقد ادبی بدان توجه داشته‌اند.^{۳۵} ادبیات به‌ویژه ادبیات تطبیقی در دیدگاه مناصره جریانی روبنایی - حاصل جریانی غرب‌محور (اروپا - امریکامحور) - است. وی مکاتب مشهور ادبیات تطبیقی، یعنی مکتب فرانسوی و مکتب امریکایی را ابزارهایی می‌خواند که غربیان برای حفظ جایگاه امپراتوری خود و گسترش نظام سلطه

بر شرق به کار بسته‌اند. از دیدگاه مناصره، «کشورهای در حال توسعه همواره از نظر تکنولوژی عقب‌مانده هستند، لذا از حیث ادبی هم عقب‌مانده هستند، و طبقه‌ای که نیروی مادی مسلط در جهان است در عین حال نیروی فکری مسلط نیز هست» (همان، ص. ۶۸) و پژوهشگران غربی در خلال پژوهش‌های ادبی خود، چنین باوری را ترویج داده و با تلاش برای نهادینه کردن این اندیشه در اذهان ملت مشرق‌زمین، پدیده «بازنمایی» و «بازنمایی‌پذیری» را به وجود آورده‌اند.

مناصره معتقد است: «تقابل‌های دوگانه؛ بازنمایی / بازنمایی‌پذیری، سلطه‌گر / سلطه‌پذیر؛ ابرقدرت‌ها / جهان سوم‌ها، شکلی از بسط سلطه و هژمونی توسط غرب است که متن آن را تحقق می‌بخشد و موجب تزلزل حقیقت (برابری و یگانگی فرهنگی) هم می‌شود» (نادری، ۱۳۹۷، ص. ۲۴۹). وی در این رویکرد، به انگاره‌های «زیربنا» و «روبنا» تکیه داشته و زیربنا را همان نظام اقتصادی و سیاسی می‌داند که روبنا - فعالیت‌های فرهنگی مانند فلسفه، هنر، ادبیات - بر آن قرار می‌گیرد. بدین معنا که «غربیان و غرب‌گرایان به قصد اسطوره‌سازی^{۳۶} سعی در القای مفاهیم ایدئولوژیک طبقات حاکم را دارند و نوعی «حصر نهادی» را که در خدمت منافع سیاسی و اقتصادی مسلط اروپا - آمریکا قرار گرفته، در آثار ادبی و هنری به وجود آورده‌اند» (المناصره، ۲۰۰۵، ص. ۶۷).

مناصره با تکیه بر کتاب مباحث فکری^{۳۷} تألیف محمود امین‌العالم می‌افزاید:

بازنمایی‌پذیری، اتهام نیست، بلکه یک امر عینی است که در سایه کشورهای توسعه‌یافته شکل گرفته است و ابزار آن‌ها در پیشبرد اهداف خود در گذر زمان تغییر یافته است ... این پدیده به رکود ملی کشورهای سلطه‌پذیر، ازدست دادن خودکفایی و وابستگی به دیگری [غرب] منجر می‌گردد ... پیشرفت با وابستگی و در سایه تابع بودن [از غرب] حاصل نمی‌گردد، مگر با استقلال و خودکفایی و قطع رابطه با دولت‌های سرمایه‌دار جهانی (همان، ص. ۳۸).

همچنین، مناصره در راستای تحقق اهداف غرب، غرب‌زدگی فرهیختگان جهان عرب را مذمت کرده است؛ کسانی که کورکورانه، بدون کم و زیاد به ترجمه آثار غرب دست زده‌اند یا با تشکیل مجلاتی همچون *مجلة شعر و الحوار* - که به سازمان جاسوسی «سیا» متصل بود - در نشر افکار امپریالیستی به آن‌ها یاری رسانده‌اند. وی معتقد است ادیبان،

نویسندگان و هنرمندان، اولین قربانیان نقشه‌های جاسوسی و سیاست‌های حکومتی بوده‌اند. اگرچه شعار این نسل «هنر برای هنر» بود، اما مانند متفکران لیبرال سرمایه‌داری، آثار خود را در چارچوب هدف‌گذاری‌های امنیتی بلوک غرب آفریدند. مناصره درباره عوامل اجرایی مجله شعر و الحوار نیز چنین باوری داشت. این دو مجله عربی در لبنان منتشر می‌شوند که مناصره آن‌ها را به همکاری با سازمان جاسوسی امریکا (CIA) و حمایت مالی و تأمین بودجه از سوی این سازمان منسوب کرده و معتقد است این دو مجله پیش از آنکه مجلاتی ادبی باشند، مجلاتی سیاسی هستند که اهداف سیاسی خود را در پس فعالیت‌های ادبی - فرهنگی، پنهان کرده‌اند:

مجله شعر و الحوار با شعار جدایی سیاست از ادبیات و فرهنگ پا به عرصه فعالیت‌های هنری نهادند، اما جز در یک مورد که همانا معرفی و ترویج «قصیده النثر» است، موفق نبوده‌اند. این دو مجله آماج نقد منتقدان جهان عرب قرار گرفتند، البته نه از زاویه ادبی، بلکه از حیث گرایش‌های سیاسی. ناقدان، این دو مجله را به توطئه متهم و وابسته به سازمان آزادی فرهنگی امریکا دانسته و معتقد بودند که این دو مجله، سیاسی بوده و ابزار جنگ سرد فرهنگی امریکا هستند و اهداف امپریالیستی امریکا را در پس فعالیت‌های ادبی پنهان ساخته‌اند (المناصره، ۲۰۰۵، ص. ۲۵۸).

۳-۱. ایرادات وارده بر کتاب و دیدگاه‌های عزالدین المناصره

پس از تبیین آرای مناصره و ابعاد محتوایی نقد فرهنگی تطبیقی از دیدگاه وی در کتاب مورد پژوهش، با تکیه بر روش تحلیل محتوای کیفی، به نقد بخش‌هایی از اندیشه‌ها و سخنان وی پرداخته شده است تا میزان معطوف بودن اثر مورد پژوهش با نیازهای جامعه مخاطب، هم‌سو و هماهنگ بودن محتوای آن با یافته‌های علمی جدید، داشتن انسجام و یکپارچگی در ارائه مفاهیم، جنبه آموزشی داشتن مفاهیم و صحت و سقم و مستدل بودن آن‌ها روشن شود.

۳-۱-۱. کلی‌گویی و تعمیم

مناصره به رویکرد دانشگاهیان و دانشوران نسبت به جریان غرب‌گرایی و تأثیرپذیری آن‌ها از غرب سخن می‌گوید و ایدئولوژی آنان را ایدئولوژی منقاد بودن و هم‌جهت با فرهنگ

و ادبیات اروپا - امریکایی و مغایر با گفتمان «اقلیت» و ارج نهادن به تنوع فرهنگی و «باور به تکثر فرهنگی» می‌خواند:

آن دسته از اساتید دانشگاهی که اندیشه انقیاد و فرمانبرداری از غرب [و انحلال جهان عرب در غرب] را باور دارند، معمولاً رابطه ایدئولوژی با ادبیات را انکار می‌کنند و انتساب چنین رابطه‌ای به ادبیات و متن را تهمتی ناروا قلمداد می‌کنند. اینان هر چند [به ظاهر] به چنین امری قائل نیستند و منکر رابطه ایدئولوژی با سیاست - به طور کلی - و قلمرو متن ادبی - به طور خاص - هستند، اما ایدئولوژی دیگری [ایدئولوژی مطیع بودن] را در ارتباط با متن به کار می‌گیرند و با اسطوره‌سازی و قلمداد نمودن آثار ادبی و هنری قدرت‌های مرکز [اروپا - امریکایی] به عنوان شاهکارهای عرصه ادبیات جهانی و اهمال و نادیده انگاشتن آثار اروپای شرقی، چین، جهان عرب و آفریقا، عملاً ایدئولوژی انقیاد و مخالفت با ایدئولوژی گفتمان «اکثریت» را در پیش گرفته‌اند (المنصره، ۲۰۰۵، ص. ۳۷).

نگارندگان، کتاب مناصره را عمدتاً ایدئولوژیک می‌دانند که به جای مباحث علمی، سیاست را به حوزه ادبیات دانشگاهی وارد کرده است. وی این مطلب را که برخی جریان‌ها، هدف امپریالیستی داشته‌اند، می‌پذیرد، ولی تعمیم آن را به همه اندیشمندان نواندیش چپ‌گرا ناروا می‌داند. مناصره، گسترش شرق‌شناسی را همراه با گسترش استعمار غربیان می‌داند و اعتقاد دارد که همراه با مطالعه زبان، انسان‌شناسی، تاریخ و جغرافیا و تمامی جلوه‌های گوناگون مشرق‌زمین، شبکه‌ای از دانش را تشکیل می‌دهند که شرقی را به ذهن غربی به صورت تصفیه‌شده نشان می‌دهد و بعد از عبور از صافی دانش و قدرت ذهن غربی، با ذهن شرقی شکل گرفته توسط قدرت، شناخته می‌شود. مناصره بدون تکلف، درباره آرای تمام غربیانی که تاکنون درباره جهان عرب مطالعه کرده‌اند، مناقشه می‌کند:

دادوستد فرهنگی میان شرق و غرب، رهاوردی جز سلطه و ایجاد انقیاد از یک سو و پذیرش اطاعت و احساس خرسندی از این تبعیت از سوی دیگر، نداشته است و در این میان، شرق‌شناسی ابزاری جهت تحقق این امر است. ... شرق‌شناسی ابتدا تلاشی فرهنگی جهت شناخت شرق بود و سپس به پدیده‌ای استعماری تبدیل گشت که به شرق به عنوان یک بازار [جهت غارت و چپاول] می‌نگریست (همان، ص. ۱۶).

نقد مناصره ایرادهایی دارد. مهم‌ترین ایرادش این است که تمام شرق‌شناسان و حتی اندیشمندان نوگرای جهان عرب که به تأثیرپذیری از غرب، آثار ادبی و هنری خود را آفریده‌اند، به قصد چیرگی و سلطه بر شرق و ترویج فرهنگ و پیشبرد اهداف غرب نبوده است، بلکه حتی می‌توان گفت: برخی مانند سنت‌گرایان غربی، شیفته تمدن و فرهنگ شرق بوده‌اند و آثار آن‌ها نسبت به تمدن اسلامی و شرقی آکنده از حیرت است، همچون توماس واکر آرنولد^{۳۸} از مشاهیر خاورشناس انگلیسی. هر چند نمی‌توان انکار کرد آثاری هم وجود دارد که گفتمان پساشرق‌شناسی مناصره را تأیید می‌کند، اما آیا تمام اروپاییان چنین می‌اندیشند و احساس می‌کنند؟ خیر.

نکته دیگر آنکه کاوش‌های باستان‌شناسی در بین‌النهرین، فلسطین و ایران باستان، در قرن نوزدهم و در اوایل قرن بیستم، به‌طور کامل در انحصار اروپایی‌ها و بعدها امریکایی‌ها بود؛ هر چند طبیعت مغرضانه، جهت‌دار و در ظاهر عالمانه‌گزینش‌های دقیق آن‌ها را نباید نادیده انگاشت، اما رشته‌های مصرشناسی^{۳۹}، آشورشناسی^{۴۰}، و ایران‌شناسی^{۴۱} که بخش بزرگی از میراث بشریت را به او بازگرداند، در واقع به‌طور انحصاری دستاوردهای اروپایی‌ها و امریکایی‌ها بود، نه مردمان مشرق‌زمین.

۳-۱-۲. پان‌عرب (ناسیونالیست چپ‌نما)

نقد فرهنگی که نقد برگزیده مناصره در بررسی زیرساخت‌های سیاسی - اجتماعی آثار ادبی - هنری است، با نظریه مارکسیسم هم‌پوشانی دارد و مناصره خود در تعریف این شاخه نقدی به این رابطه اشاره دارد و به تفصیل درباره این نظریه صحبت می‌کند و البته آن را نیز قربانی غرب می‌داند:

ایدئولوژی اروپا - امریکایی که ضد حزب سوسیالیست روسیه بود، ادبیات اروپای شرقی و جماهیر شوروی را هدف قرار داده و آن را به ادبیاتی شکل‌گرا و ایدئولوژیک‌محور مبدل کرد. تا آنجا که شکل‌گرایان روس و ناقدان حلقه زبان‌شناسی پراگ در راستای اهداف امپریالیستی غرب حرکت می‌کردند (همان، ص. ۷۰).

مناصره محمود درویش را که خواهان صلحی پایدار و عادلانه با اسرائیل بود و گرایش‌های مارکسیستی داشت، سرزنش می‌کرد و او را از داشتن ارتباط با برخی از

دوستانش بر حذر می‌داشت. همچنانکه در مصاحبه با خبرگزاری «أنباء الشعرة» به این امر اشاره دارد:

پیش‌تر، زمانی که مرحوم محمود درویش در عمان ساکن بود، او را از دوستی با برخی از افراد یا کسانی که از روی مصلحت با وی رفاقت داشتند، برحذر داشتم. عجیب آنکه با من موافق بود، اما گویا مجبور بود به این دوستی تن دهد تا از آن‌ها به وی آسیبی نرسد! درویش را متوجه این امر ساختم که موضع آن‌ها تغییر خواهد کرد و این‌گونه هم شد. پس از فوت درویش، رفتار آن‌ها تغییر کرد و به تعبیر «ریاض نجیب» از جایگاه رفیع و مجد و شکوه درویش استفاده نموده و خود را بالا کشیدند و پیکر او را به سبب منافع شخصی وانهادند (الصویری، ۲۰۱۱، ص. ۲).

درویش از صلحی پایدار و عادلانه با اسرائیل دفاع می‌کرد و با گرایش‌های افراطی، شامل یهودی‌ستیزی مخالف بود. به فرهنگ و ادب اسرائیل احترام می‌گذاشت. آثار او پیوسته در اسرائیل منتشر می‌شد. خود او به زبان عبری حرف می‌زد و در میان یهودیان اسرائیل، دوستان بی‌شمار داشت (امینی نجفی، ۱۳۸۷، ص. ۱).

محمود درویش سوسیالیستی بود که به تک‌میهنی (ایتترناسیونالیسم) باور داشت؛ در باور درویش، یهودی‌ستیزی و صهیونیسم‌ستیزی دو مقوله جدا هستند. وی صهیونیسم‌ستیز است، در حالی که پان‌عرب‌ها، یهودی‌ستیزی را جایگزین ستم‌ستیزی کرده‌اند. امثال درویش، خواهان برپایی یک کشور در جهان به نام کره زمین برای همه انسان‌ها هستند، اما بوم‌گرایی (ناسیونالیستی)، همچون مناصره خواهان دیوارکشی میان خود و دیگرانی است که آن‌ها را خودی نمی‌دانند. البته مقاله مناصره در وب‌سایت «الحوار المتمدن» با تأکید بر این نکته که شعر فلسطینی از اواسط دهه ۱۹۶۰، میان یهود و صهیونیسم تفاوت قائل شد (المناصره، ۲۰۱۸، ص. ۲۳) و دفاع از درویش در برابر منتقدانی همچون غالی شگری، می‌تواند بیانگر تغییر موضع سخت‌گیرانه مناصره و تعدیل افکار وی در این زمینه باشد. مناصره در وب‌سایت «الحوار المتمدن» (۲۵/۰۱/۲۰۱۸) در مقاله‌ای با عنوان «صورة اليهودی فی الشعر الفلسطینی المعاصر» (تصویر یهود در شعر معاصر فلسطین) به بررسی تصویر یهود در شعر برخی از شاعران همچون «ابراهیم طوقان، فدوی طوقان، عبدالکریم کرمی، سمیح القاسم، محمود درویش، عزالدین المناصره و ...» می‌پردازد و به رویکرد

متفاوت آن‌ها نسبت به یهود اشاره می‌کند. برخی یهود را مساوی با صهیونیسم می‌دانند و برخی میان این دو تمایز قائل‌اند:

تصویر یهود در شعر عربی، دوره‌های مختلفی را به خود دیده است ... در شعر ابراهیم طوقان، یهود و انگلیس دشمن مشترک به‌شمار می‌روند و در مضمون شعری، یهود و صهیونیسم برابر هستند. این در حالی است که ابوسلمی و عبدالرحیم محمود از یهود صهیونیسم هیچ تصویری ترسیم نمی‌کنند. هنگامی که شعر ابوسلمی را می‌خوانیم، یهود تقریباً وجود خارجی ندارد و تصویری از یهود در شعر او دیده نمی‌شود. ابوسلمی مخالف صلح با اسرائیل است و اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناسد و گویا اصلاً آن را نمی‌بیند. در شعر عبدالرحیم محمود نیز ردی از تصویر یهود دیده نمی‌شود، انگار یهودیان اصلاً وجود ندارند. ... قاسم، درویش و زیاد میان یهودیان و صهیونیسم تمایز قائل‌اند. سمیح القاسم، همچون درویش و زیاد به شعار «برادری عرب - یهود» باور دارد و خواهان آزادی و حقوق برابر است. نکته پایانی مهم آن است که شعر فلسطینی - خواه شعر انقلاب و خواه مقاومت - تصویری انسانی از یهود ارائه داده است، در حالی که شاهد تصویری غیرانسانی از فلسطینیان در شعر صهیونیسم هستیم (المناصره، ۲۰۱۸، صص. ۱-۲۲).

پیش از ادامه بحث درباره درویش، با توجه به بند پایانی مناصره، پرسشی مطرح می‌شود: آیا همه نویسندگان و شاعران اسرائیلی نگاهی غیرانسانی به فلسطینیان دارند؟ نقدی که بر این بخش از سخن مناصره وارد است، کلی‌گویی نویسنده و عدم ذکر نام آن دسته از نویسندگان اسرائیلی است که در آثار خود تصویری واقع‌بینانه از روابط عرب‌ها و اسرائیلی‌ها ارائه داده‌اند؛ همچون دیوید گراسمن^{۴۲}. گراسمن که از وی با عنوان نویسنده صلح‌دوست یاد می‌شود، منتقد اسرائیلی و از مخالفان سیاستمداران جنگ‌طلب در اسرائیل است که برنده «جایزه صلح ناشران آلمان»^{۴۳} در سال ۲۰۱۰، «جایزه جهانی من بوکر»^{۴۴} در سال ۲۰۱۷ در حوزه ادبیات داستانی و جایزه ملی ادبیات اسرائیل در سال ۲۰۱۸ است و به سبب انتقادات شدیدش از ارتش اسرائیل - از جمله در مقالاتش برای روزنامه «هاآرتص» - در سال ۱۹۸۸ از کار اخراج شد. تجلیل از نویسندگانی که در مسیر صلح قدم برمی‌دارند و ترویج آثاری که حامل پیام صلح، برابری و عدالت است، می‌تواند چشم‌انداز روشنی در عرصه ادبیات و هنر جهت دستیابی به صلحی پایدار و عادلانه باشد.

متهم کردن درویش به همکاری با اسرائیل، تکرار حرف‌های اسقاط‌شده است. درویش همواره - حتی سال‌ها پس از مرگش - با مخالفت‌های شدید سیاستمداران راست‌گرای اسرائیل روبه‌رو بوده است. با مروری بر روزنامه‌های سال‌های پیش می‌توان بر ادعاهایی چنین بی‌اساس نسبت به درویش و شاعران همتای وی خط بطلان کشید. همچنان که گزارش میترا فرهمند، خبرگزار رادیو فردا، با عنوان «جنجال بر سر اشعار محمود درویش در اسرائیل»، کژفهمی مناصره از تبلیغات سوء رسانه‌های اسرائیلی را آشکارا نشان می‌دهد:

وزیر دفاع اسرائیل، از پخش برنامه رادیویی درباره اشعار محمود درویش ابراز خشم کرده و وزیر فرهنگ اسرائیل «مری ریگ»^{۴۵} گفته است هر مطلبی درباره زندگی و شعرهای محمود درویش از کتاب‌های درسی مدارس اسرائیل حذف شود. به نوشته «هاآرتص»: لازم نیست دانش‌آموز اسرائیلی در مورد کسی که علیه اسرائیل نفس می‌کشد و قلم می‌زد، چیزی بیاموزد. ... روزنامه «هاآرتص» نیز جمعه اول مرداد در مقاله اساسی خود با عنوان «درویش و کوتوله‌ها» سیاستمداران حاکم بر دولت اسرائیل را «ساکت‌کنندگان صدای اهالی فرهنگ و هنر» نامید و از محمود درویش به عنوان «شاعری برجسته» و سراینده اشعاری «عمیق» نام برد و نوشت: «نادیده گرفتن سروده‌های درویش نادیده گرفتن واژه‌های اثرگذار بر آگاهی عرب‌های ساکن اسرائیل، یعنی ۲۱ درصد از جمعیت این کشور و فلسطینی‌هاست (فرهمند، ۱۳۹۵، صص. ۱-۲)».

اگر درویش از سوی رژیم اسرائیل حمایت می‌شد، چرا سیاستمداران دولت، خواهان حذف محمود درویش از درس‌های آموزشی در تمامی سطوح هستند؟ اگر اشعار درویش در راستای منافع فلسطینیان نیست، چرا دولت اسرائیل خواهان سانسور اشعار وی است؟ مناصره، در حالی درویش را به سبب رابطه دوستی با یهودیان سرزنش می‌کند که این شاعر نام‌آشنا، بارها از سوی محافل ادبی و سیاسی فلسطین به سخنرانی و بحث دعوت می‌شد!

۳-۱-۳. دو گزاره و دلیل نادرست درباره امپریالیسم زبانی

الف) مناصره مدعی است که ترویج و گسترش زبان انگلیسی میراث استعمار فرانسویان است و نتیجه می‌گیرد که باید با آن مخالفت کرد. اگر این سخن درست باشد پس باید با

تمام میراث ماندگار و دستاوردهای فرانسویان مانند مدارس نوین، دانشگاه‌ها و ... مخالفت کرد:

زبان‌ها برای بقا و ماندگاری، نشر و یافتن متکلمان بیشتر و هژمونی و سلطه، با یکدیگر در نزاع هستند ... و استعمار نو در گسترش زبان انگلیسی نقش مهمی ایفا کرده است. ... زبان فرانسوی در برخی از کشورهای عرب‌زبان همچون الجزایر، مغرب، تونس و لبنان، مشکل بزرگی به‌شمار می‌رود، زیرا از پیامدهای استعمار نظامی تلقی می‌شود، تا آنجا که در سرزمین‌ها، از زبان استعمار به ابزاری جهت انتقال و شناخت علوم و تکنولوژی مدرن تبدیل شده است [و این‌گونه موجبات تخریب و به حاشیه رانده شدن زبان عربی به‌عنوان زبان مادری را فراهم ساخته است] (المناصره، ۲۰۰۵، ص. ۵۳، ۶۲).

از دیگر سو، گسترش زبان انگلیسی نه متأثر از اراده فرانسویان، بلکه متأثر از مناسبات عصر استعمار به‌ویژه پس از جنگ جهانی اول است که نخست نفوذ بریتانیا و سپس نفوذ امریکا در جهان عرب فزونی یافت. گواه بر این ادعا همین بس که تا پیش از آن، زبان خارجی رایج در برخی کشورهای عربی، زبان فرانسه بود که تدریجاً جای خود را به انگلیسی داد. وانگهی اگر ترویج زبان انگلیسی میراث استعمار باشد، گواه فراست و تیزبینی دانش‌وران است که با گسترش این زبان، جهان عرب را از عصر سنت به عصر مدرنیته پرتاب کرد. از سوی دیگر، حکایت غم‌بار و خون‌بار مظلوم استعمارگران با مردمان دیار عربی بر کسی پوشیده نیست. اما آیا خصومت ورزیدن با دولت انگلیس را باید با خصومت ورزیدن با زبان علمی - کاربردی انگلیسی پاسخ داد؟ با آن همه مظلومی که به دست انگلیسی‌ها بر هند رفت، چرا هند در تنفر از انگلیس، زبان انگلیسی را ممنوع نکرد؟ ارتباط محکم هند با زبان انگلیسی در کنار دیگر عوامل، اینک به جایی انجامیده که هند یکی از کشورهای پیشتاز در صنعت آی.تی (IT) به‌شمار می‌رود. آیا اگر هند در ستیز با انگلیس، به زبان انگلیسی پشت می‌کرد، می‌توانست به این موفقیت چشمگیر دست یابد؟

ب) مناصره در سخنی کلی و بدون ذکر مثال چنین مدعی شده است:

تلاش‌های سلطه‌گستران بر سرکوب هویت ملی و تزریق اندیشه‌ها و فرهنگ اروپا - امریکایی به یاری بنگاه‌ها و مؤسسات مرتبط با توسعه زبانی است؛

اندیشه‌هایی همچون پذیرش و به رسمیت شناختن اسرائیل که مقوله‌ی اساسی و مهم در مجموعه مباحث فرانکوفونی و امریکامآبی است (همان، ص. ۶۲).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود این سخن او کلی و بدون ادله و شواهد است؛ زبان‌آموزان از طریق آموزش زبان انگلیسی، افکاری، همچون به رسمیت شناختن اسرائیل را فرا می‌گیرند، آیا این مدعا صادق است؟ کدام مؤسسه آموزش زبانی چنین اندیشه‌هایی را ترویج داده است؟ آیا در کشورهایمانند فرانسه و اسپانیا (که خود زبان‌های بین‌المللی تلقی می‌شوند) هیچ دیده شده که چنین ادعایی داشته باشند؟ اگر نه، مناصره چنان سخن سستی را از کجا آورده است؟

۳-۱-۴. نادیده گرفتن واقعیت‌ها

یکی از مهم‌ترین نقطه‌ضعف‌های اندیشه‌ی پسااستعماری مناصره که می‌توان بر آن انگشت گذاشت، این است که مؤلف برای دفاع از تفکر امپریالیسم فرهنگی خود، مجبور شده است بر این نکته تأکید کند که شرق‌شناسی و امپریالیسم فرهنگی، تنها گفتمان انگلستان، فرانسه و امریکا است که سابقه‌ی امپریالیستی و استعماری داشته‌اند و بدین ترتیب، از پرداختن به روسیه و آلمان و سایر کشورهای اروپایی که در مورد شرق مطالعات عمیق داشته‌اند و فاقد سابقه‌ی استعماری نیز هستند، عبور می‌کند و آن‌ها را نادیده می‌گیرد. در نتیجه می‌توان پروژة مناصره را نقد شرق‌شناسی استعماری دانست نه شرق‌شناسی به معنای عام آن.

نکته‌ی درخور توجه‌ی دیگر آنکه مناصره از نقد فرهنگی تطبیقی سخن می‌گوید، حال آنکه فقط به کشورهای عربی می‌پردازد. خواننده درباره‌ی هندوستان، شرق آسیا و آسیای مرکزی و حتی ترکیه و ایران اصلاً چیزی نمی‌یابد و این عجیب است! چرا که مناصره برای نظریه‌اش، امپریالیسم فرهنگی، در هندوستان سند و مدرک بیشتری می‌توانست پیدا کند تا جهان عرب. مگر نه اینکه هندوستان نزدیک به ۲۰۰ سال تحت حاکمیت انگلیس بود؟ بالعکس، کشورهای عربی به امپراتوری عثمانی تعلق داشتند و فقط چند دهه دچار تأثیرات غربی - امپریالیستی بودند.

نکته‌ی دیگر آن است که مناصره، هر چند در صدد واسازی تقابل دوگانه‌ی غربی برمی‌آید، ولی خود دست به غیریت‌سازی می‌زند که هدف اساسی متافیزیک غرب است. به عبارتی،

کتاب مناصره، آثار سلبی بسیاری بر وضعیت فرهنگی جهان عرب دارد و با تحریک آنان به موضع گیری نژادپرستانه در برابر غرب، به همان هدف غرب تحقق بخشیده است. از دیگر سو، مؤلف در سخنان خود که به نحوی بیانیه‌ای سیاسی هم تلقی می‌شود، چرا به کاستی‌ها، رانت‌خواری‌ها و ضعف مدیریت جوامع عربی که به تداوم سلطه غرب بر خاورمیانه کمک می‌کند، اشاره ندارد؟ غرب بر جهان حکوت می‌کند، چون انقلاب صنعتی، دوست سال پیش در غرب روی داد نه در شرق! توسعه اجتماعی برای شکل دادن به امور اقتصادی، اجتماعی و روشنفکرانه بر اساس چهار شاخص بهره‌وری انرژی، سازمان سیاسی = اجتماعی، ظرفیت نظامی و فناوری اطلاعات در غرب رخ داده است نه در شرق!

۴. نتیجه

مناصره همچنانکه از عنوان کتاب *النقد الثقافي المقارن؛ منظور جدلی تفکیکی* برمی‌آید، نقد فرهنگی تطبیقی با رویکرد ساختارشکنانه را که در جهت مخالف متافیزیک غرب و ازهم فروپاشیدن سلسله پایگانی فرادستی و فرودستی اندیشه غرب است، به منزله روش برگزیده و با همان روش نقدی، زیرساخت‌های مکاتب و آثار ادبی و هنری را بررسی کرده است.

وی در این کتاب، موضوعاتی همچون متن و زیرساخت، تعدد زیرساخت‌های متعارض و همچنین زبان، مکاتب نقد ادبی و ادبیات تطبیقی و ... را مورد بررسی قرار داده است. مناصره زبان، روش‌های نقدی جدید، مکاتب ادبیات تطبیقی و آثار ادبی و هنری در غرب و جهان عرب را زیر ذره‌بین و در غربال نقد فرهنگی قرار داده و ضمن شرح مختصری از آن‌ها، معایب هر کدام را از زاویه امپریالیسم غرب بیان کرده است. مناصره مباحث عمیقی را درباره استعمارگری، امپریالیسم زبانی و شرق‌شناسی، با رویکرد «فرادستی و فرودستی»، به‌عنوان یکی از پیامدهای استعمار بریتانیا و فرانسه، مطرح کرده است.

همچنین، مناصره به رویکرد دانشگاهیان و دانشوران نسبت به جریان غرب‌گرایی و تأثیرپذیری آن‌ها از غرب سخن می‌گوید و ایدئولوژی آنان را ایدئولوژی انقیاد و هم‌جهت با فرهنگ و ادبیات اروپا - امریکایی و مغایر با گفتمان «اقلیت» و ارج نهادن به

تنوع فرهنگی و «باور به تکثر فرهنگی» می‌خواند. مؤلف، برخی از ادیبان و فرهیختگان راست‌گرای کمونیستی عرب‌زبان را به همکاری با آمریکا و اسرائیل متهم ساخته و معتقد است: آن‌ها در زیر پوسته مدرنیته، ایدئولوژی سیاسی را که با فرهنگ و البته اهداف آمریکا - اسرائیلی هم‌سوست و زیرساخت‌های فرهنگ و ادبیات را تشکیل می‌دهد، توجیه می‌کنند.

برخی از سخنان مناصره فاقد استدلال، استنتاج و ذکر شواهد است؛ از جمله وی برخی از شاعران همچون درویش را به همکاری با دولت اسرائیل متهم می‌سازد، بدون آنکه ادله محکمی در اثبات مدعای خویش داشته باشد. کلی‌گویی، تنگ‌محوری و نگاهی سراسر ایدئولوژیکی به ادبیات از نقدهایی است که بر مناصره وارد است.

پی‌نوشت‌ها

۱. cultural criticism
2. literary theory
3. rhetorical criticism
4. traditional aesthetic
5. philosophical analysis
6. psychoanalytical
7. anthropological
8. sociological
9. semiotics

۱۰. نقد فرهنگی تطبیقی از منظرگاه گفت‌مان ساختارشکنانه

11. comparative cultural criticism
12. décon struction
13. western metaphysics
14. sociological studies
15. literary theories
16. cultural science
17. cultural anthropology
18. popular culture
19. cultural imperialism

۲۰. الثقافة والأمبریالية.

۲۱. الإستشراق.

۲۲. النقد النقافی: قراءة فی الأنساق الثقافیة العربیة.

۲۳. مدخل فی نظریة النقد النقافی المقارن..

۲۴. الفلسطینیون والأدب المقارن: روحی الخالدی، إدوارد سعید، عزالدین المناصرة، حسام الخطیب.

۲۵. تفاعل المراكز والأطراف: المناقفة: الاحساس بالعالم و التلذذ بالتبعية

۲۶. التفاعل المتبادل بین اللغات

النقد الثقافي المقارن؛ منظور جدلی تفکیکی اثر عزالدین المناصره ۱۲۱

۲۷. بیان الأدب المقارن: عالم بلا حدود و لكن ...
۲۸. الأدب المقارن.. فی النصف الثاني من القرن العشرين
۲۹. النقد المقارن فی ألمانيا
۳۰. ما بعد نظرية الأدب: النص ... والسياق: تعددية الأنساق المتعارضة
۳۱. بدايات الأدب المقارن فی البلدان العربية
۳۲. تطبيقات فی النقد المقارن
۳۳. النص ... والآخ: الموشحات الأندلسية وشعر الطروبادور
۳۴. وثائق الأدب المقارن
۳۵. به عقیده آن‌ها ایدئولوژی‌ای که در جامعه طبقاتی به وجود می‌آید، به نفع طبقه بالا عمل می‌کند و سبب به وجود آمدن جهان تک‌قطبی‌ای می‌شود که سیاست و قدرت در آن محور است و در حیطه فرهنگی نیز تمدن غالب و برتر به‌شمار می‌آید؛ یعنی در این جهان، ایدئولوژی و فرهنگ، ابزاری در خدمت نظام سرمایه‌داری حاکم است و رشد تکنولوژی خصوصاً در زمینه آثار هنری، رسانه و وسائل ارتباط جمعی به قدرت‌های جهانی کمک می‌کند تا بتوانند افکار و اعتقادات خود را در قالب فرهنگ و هنر تثبیت کنند و توده‌های مردم را تابع بی‌چون و چرای اهداف خود نمایند. (نادری، ۱۳۹۷، ص. ۲۵۰)

36. mythologizing

۳۷. قضايا فكرية

38. Thomas Walker Arnold
39. egyptology
40. assyriology
41. Iranian studies
42. David Grossman
43. German bookstore peace prize
44. Man Booker international prize
45. Miri Regev

منابع

- آسابرگر، آ. (۱۳۷۹). *نقد فرهنگی*. ترجمه ح. مشیرزاده. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران (انتشارات باز).
- بعلی، ح. (۲۰۰۷). *مدخل فی نظرية النقد الثقافي المقارن*. الجزائر: منشورات الإختلاف.
- جمال‌الدین، م. س. (۲۰۰۳). *ادبیات تطبیقی؛ پژوهشی تطبیقی در ادبیات عربی و فارسی*. ترجمه س. حسام‌پور و ح. کیانی (۱۳۸۹). شیراز: دانشگاه شیراز.
- زینی‌وند، ت. (۱۳۹۳). *آن سوی ماهیت ادبیات تطبیقی از دیدگاه ناقدان عرب*. پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، ۲، ۱-۲۶.
- زینی‌وند، ت. (۱۳۹۴). *معرفی و تحلیل دیدگاه‌های نقدی ادوارد سعید بر چالش‌های بنیادین ادبیات تطبیقی*. پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، ۲، ۴۷-۷۰.

١٢٢ نقدنامه زبان و ادبیات عربی، سال اول، شماره دوم، پاییز و زمستان ١٣٩٩

سعید، ا. (١٩٩٤). *الثقافة والامبريالية*. ترجمة ك. ابوديب (٢٠١٤). بيروت - لبنان: دار الآداب.
سعید، ا. (١٩٧٧). *الإستشراق: المعرفة، السلطة، الإنشاء*. ترجمة ك. ابوديب (١٩٩٥). بيروت: مؤسسة الأبحاث العربية.

سعید، ا. (٢٠٠٤). *تأملات حول المنفى*. ترجمة ث. ديب (٢٠٠٧). بيروت: دار الآداب.
غزول، ف. (٢٠٠٠). *الفلسطينيون والأدب المقارن: روحى الخالدى، إدوارد سعید، عزالدين المناصرة، حسام الخطيب*. عمان: الصايل.

الغذامى، ع. و عبدالنبي، ا. (٢٠٠٤). *نقد ثقافى أم نقد ادبى*. دمشق: دار الفكر.
الغذامى، ع. (٢٠٠٥). *النقد الثقافى: قراءة فى الأنساق الثقافىة العربية*. بيروت: الدار البيضاء.
فردوسى پور، ع. (١٣٩١). *اثربخشی پاراگراف بندى متن علمى بر درک مطلب دانشجویان*. پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی، ٢٦، ٤٦-٥٩.

مجدلى، ف. (١٩٧٨). *تحول يومى إلى شعر اسطورى*. بيروت: المؤسسة العربية للدراسة والنشر.
المناصرة، ع. (١٩٨٨). *المثاقفة و النقد المقارن*. عمان: دار الكرمل.

المناصرة، ع. (٢٠٠٥). *النقد الثقافى المقارن؛ منظور جدلى تفكيكى*. عمان / اردن: دار مجدلاوى.
نادرى، ر. (١٣٩٧). *اصول و مبادئ نقد فرهنگى از دیدگاه عزالدين المناصرة*. رسالة مقطع دكتورى رشتة زبان و ادبيات عرب. دانشکده ادبيات و علوم انسانی. دانشگاه رازى کرمانشاه.
امینی نجفی، ع. (١٣٨٧). *محمود درویش؛ ندای پایداری ملتی رنج دیده*.

<http://www.bbc.com/persian/arts/story/2008/08/printable>.

الصويرى، ا. (٢٠١١). *الشاعر الفلسطينى الكبير عزالدين المناصرة. وكالة أنباء الشعر*:
<http://www.alapn.com/ar/news.php?cat=3&id=53123>.

فرهمند، م. (١٣٩٥). *جنجال بر سر اشعار محمود درویش در اسرائیل. فرهنگ و هنر جهان. راديو فردا*:

<https://www.radiofarda.com/author/1002.html>.

فیصل القصیرى (٢٠٠٥). *بنیة القصيدة فى شعر المناصرة*. رسالة مقطع دكتورى. دانشگاه الموصل، عراق.
المناصرة، ع. (٢٠١٨). *صورة اليهودى فى الشعر الفلسطينى المعاصر. موقع الحوار المتمدن*:

<http://m.ahewar.org/s.asp?aid=587067&r=0&cid=0&u=&i=0&q>

المناصرة، ع. (٢٠١٩). *عزالدين المناصرة: «مانيفستو»... النقد الثقافى المقارن: عالم بلا حدود... ولكن... جدلية الأدبى و الثقافى أين آداب باقى العالم*:

<https://www.raialyoum.com>